

جنبش بیداری و اصلاح به شیوه عدم خشونت

مرتضی معاش

ترجمه: محمد جمعه امینی

مقدمه

وقتی دو قرن پیش جنبش اسلامی معاصر آغاز شد، حجم زیادی از عقب ماندگیها، استبداد و تعصب را نیز از دولت عثمانی به ارث برد و بعدها همین میراث نقش مهمی را در شکل دادن به جنبش تغییری معاصر ایفا کرد. صدمات موجود ضرورت گام نهادن به سوی مدنیت جدید و پیوستن به کاروان تمدن بشری سرشار از پیشرفت صنعتی و اقتصادی را موجب گردید.

روند جنبش اسلامی و ملی به وجود آمده، یک جهت اساسی به خود گرفت و آن مبارزه با استعمار و دست یابی به استقلال بود که از گذشته تا کنون نیز این شعار بلند و پابرجاست. این روند با میراث گران خود، تمام دغدغه‌های انباشته را متوجه دشمن واحد یعنی «استعمار» و راه واحد یعنی «جنگ و نبرد» نمود. از این رو زبان جنگ و انقلاب مسلحانه و مواجهه خونین با دشمن کافر به تنها زبان رایج برای همه نحله‌های فکری و عقلائی دیگر تبدیل گردید.

تردیدی وجود ندارد که مقاومت حق مشروع برای دفاع از دین، کشور و جان است؛ ولیکن مواجهه حقیقی و نهضت سالم آن است که از درون و برای ایجاد تمدن خودی باشد. بنابراین مبارزه پیروز، مبارزه معرفت و آگاهی است که اساس آن را درک و توجه به ژرفای عقب ماندگی‌های داخلی و سپس زدودن عوامل سستی و ضعف و جهل از فرد و جامعه تشکیل می‌دهد.

البته باید توجه داشته باشیم حرکت‌ها و جنبشهایی نیز وجود داشتند که به درمان نقیصه‌های داخلی و ریشه کن کردن بحرانهای داخلی دعوت کردند و به آزادی، مردم سالاری و حکومت قانون و مبارزه با حکومت‌های استبدادی فراخواندند و لیکن این



جنبش در ادامه مسیر خود دچار سستی و رخوت گردید و نتوانست به عنوان یک طرح بیداری و اصلاحگری به رشد و پیشرفت خود ادامه دهد و این هم دلایلی داشت. از جمله این که بعضی از این اندیشه‌ها نتوانستند همخوان با مبانی اعتقادات اسلامی طرح متکاملی را ارائه نمایند و در نتیجه کوشیدند تا اندیشه‌های بیداری غربی را اقتباس کنند و به عنوان راه حل اساسی برای بحران عقب ماندگی ارائه دهند. بنابراین این نوگرایی افراطی با موجی از دعوتگران دوآتشه مواجه گردید که بر اوضاع مردم کوچه و بازار سیطره داشتند. بدین ترتیب رویارویی با نوگرایی به جنگی تبدیل شد که هنوز هم بعضیها سعی دارند آن را تطهیر کنند تا هر اندیشه نوگرایانه‌ای را هدف قرار دهند.

شاید اقتباس اندیشه بیداری غرب و تلاش برای تطبیق حرف به حرف آن، یکی از عواملی باشد که طرح بیداری اسلامی معاصر را با مشکل مواجه ساخت و این طرح را وارد مسائل حاشیه‌ای نموده، از کارهای زیربنایی چون پیشرفت و اصلاح و نوسازی ساختار داخلی باز داشت. در اینجا ما نمی‌خواهیم که به جزئیات و اشکالات بیداری اسلامی معاصر بپردازیم و فقط به نکته اساسی و مهم این نهضت اشاره می‌کنیم و آن نکته با یک پرسش واضح و روشن شروع می‌شود: آیا طرح نهضت و اصلاح، برای حیات و سازندگی و پیشرفت است یا این که طرح مرگ، نابودی و جنگ؟!

ممکن است برخی بگویند که این جنبش حرکتی آزادیخواهانه بود که هدفش آزادی سرزمین‌های اسلامی از اشغال استعمارگران بود. در این صورت باید پرسید: پس از آزادی چه؟ آیا برای بعد از آزادی برنامه‌ای وجود دارد؟ یا این که بدون توجه به اصلاحات داخلی و غفلت از آن، گفتمان انقلابی هم چنان ادامه خواهد یافت و در نتیجه، دستاوردها دچار آسیب خواهد گردید؟

و اگر هدف جنبش‌های مسلحانه آزادی از چنگال استعمار است، پس چرا پس از آزادی، وضعیت بعضی از گروهها و کشورها (مثل الجزایر) به مراتب بدتر از گذشته می‌شود؟ آیا این نمی‌طلبد که به خود انتقادی بپردازیم و اندیشه‌های خود را مورد بازنگری قرار دهیم و در روند خود کنکاش کنیم و برای جنبش اصلاحات و سازندگی اولویتهای تازه و فراگیری را طراحی کنیم؟

آیا دین برنامه حیات و زندگی نیست که خداوند در قرآن کریم درباره آن می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم» (انفال / ۲۴) «ای مؤمنان!

ندای خدا و پیامبر را اجابت کنید، هرگاه شما را به چیزی می‌خوانند که به شما زندگی می‌بخشد.»؟ پس اسلام رسالتش مبتنی بر دعوت به حیات و زندگی است.

هرگاه آگاهی تمدن‌گرا به شکل سالم و درستی رشد کند، به سوی ساختن زندگی بر مبنای همین تمدنی حرکت می‌کند که انحطاط و عقب‌ماندگی آن را از بین برده است. زیرا زندگی با بیداری خرد، احساس آزادی، همزیستی با دیگران و همکاری با آنان و بلکه بالاتر از آن، اتحاد با ایشان از طریق احترام به آنان و حقوق و آزادی‌شان و گشودن افق‌های تازه برای گفتگو با آنها و رویارویی با استبداد کشنده (که از استبداد نفس و طغیان خودخواهی ناشی شده از روح استکبار، سخت‌گیری، تندروی و خشونت سرچشمه می‌گیرد)، آغاز می‌شود.

برای ما راهی جز اینکه شاخصه‌های برنامه اصلاحی و بیداری خود را از قرآن بگیریم وجود ندارد. زیرا قرآن کتاب زنده‌ای است که نبض زندگی و بقا است. قرآن مرجعی است که مسلمانان ارزشها و اندیشه‌های خود را از آن الهام می‌گیرند. ولی به شرط این که به شکلی همه‌جانبه و مبتنی بر معرفت حقیقی، آگاهی علمی و تدبر عقلی در کرانه‌ها و ژرفایش، آن را بخوانیم، نه اینکه با جمود در حروف و متن آن، به خواندنی سطحی اقدام کنیم. چه بسیارند افراد سطحی‌نگری که فقط متن قرآن را می‌گیرند ولی مفاهیم بلند آن را وامی‌گذارند تا طبق فهم و درک محدود خود به تفسیر و تأویل آن پردازند و از آن فتاوا و احکام قاطعی را استخراج کنند که جان و آبرو و حقوق دیگران را پایمال می‌سازند. خوارج و مانند آن بهترین گواه بر این سخن است.

اهداف و ابزارهای نهضت

آیا ممکن است که خشونت یکی از وسایل مشروع نهضت اسلامی باشد؟ این پرسش ما را وامی‌دارد که از خلال آیات قرآن کریم به بازخوانی طرح تمدن‌سازی نهضت پردازیم تا به میزان همخوانی و هماهنگی خشونت با این طرح، درستی استفاده از آن به لحاظ سنتهای تاریخی، کارآمدی آن به عنوان یک عامل سالم در یک حرکت تمدن‌ساز، موفقیت آن در عرصه‌های قانونگذاری و عقلی و صلاحیت آن در عرصه‌های انقلابی و تغییری پی ببریم.



هدف نهضت اصلاح و بیداری که پیامبران برای آن مبعوث شدند، در درجه اول راهنمایی انسان برای رسیدن به آزادی درونی از طریق رهایی انسان از بندگی نفس است. زیرا همین بندگی نفس است که انسان را به سمت به بندگی کشیدن دیگران، ظلم و ستم، حرص، طمع و طغیان سوق می‌دهد. تنها از این راه است که او می‌تواند به آزادی بیرونی دست یابد و از خواب غفلت‌زدگان گرفتار در قید و بند طغیان سیاسی و دیکتاتوری بیدار شود. طاغوت‌های دیکتاتوری که توانسته‌اند با قلع و قمع و قتل و کشتار و استفاده از ابزارهای هراس افکنی و تطمیع و فساد و سیطره بر جانها و سلطه بر عقلا استبداد فراگیر خود را حفظ کنند.

هجرت حضرت موسی(ع) جهادی آزادیبخش بود تا از یک سو با طغیان فرعون مقابله نماید و از سوی دیگر مردم را از اسارت خوف و ترس و طمع خودشان رهایی بخشد. بنابراین آزادی اساس تمام حرکت‌های انسانی اصیل، برای ساختن انسان و برانگیختن انگیزه‌های عمیق زندگی در جان او و تحریک ارزشهای عقلانی در اعماق وجود اوست.

خداوند متعال می‌فرماید: «الذین يتبعون الرسول النبي الامى الذى يجذونه مكتوباً عندهم فى التوراة و الانجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت عليهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصره و اتبعوا التور الذى أنزل معه أولئك هم المفلحون» (اعراف / ۱۵۷). «همان کسانی که از فرستاده خدا، پیام آور درس ناخوانده، پیروی می‌کنند، همان که نام او را در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، آنان را به نیکی فرمان می‌دهد و از بدی باز می‌دارد، چیزهای پاکیزه را برای آنان حلال کرده و ناپاکیها را حرام می‌گرداند و تکلیف‌های گران و بندهایی که بر آنان بسته بود از آنان برمی‌دارد، پس کسانی که به او ایمان آورده و او را بزرگ داشته و به او یاری رسانند و از نوری که همراه وی فرو فرستاده شد، پیروی کردند رستگارند.»

برکندن قیدهای نفسانی که انسان را از درون به بند می‌کشند و رها ساختن او از بندهای بندگی خارجی هدف رسالت‌های آسمانی و اساس خیزش انسان به سوی

آزادی است؛ زیرا امکان ندارد فرد بدون دست یابی به آزادی، به سوی خداوند هدایت شود.

داشتن قدرت انتخاب و اختیار از سنت‌های الهی در زندگی انسان است. زیرا بدون آزادی در انتخاب، تمام هدفهای انسان در زندگی و تلاش و مبارزه او برای سازندگی، اصلاح و تغییر منتفی می‌شود. درست به همین جهت است که عقل اساس حرکت انسان برای گفتگو با خدا و آیات او و انسانهای دیگر برای دست یابی به حقیقت به شمار می‌آید. چرا که حقیقت بر نوک نیزه‌ها و درون بمبهای منفجره جای ندارد؛ بلکه حقیقت آن هدف والایی است که انسان با خرد آزاد و رها در کرانه‌های هستی و گستره زندگی بدان دست می‌یابد.

بنابراین آزادی عقل و سوق دادن آن به سمت نوگرایی و بازخوانی تغییر، از اصول و مبانی جنبش بیداری و اصلاح به شمار می‌آید.

امیر المؤمنین علی (ع) در بیان حکمت فرستادن پیامبران در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید: «واصطفى سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم وعلى التبليغ الرسالة أمانتهم، لما بدل أكثر خلقه عهد الله إليهم، فجهلوا حقه واتخذوا الانداد معه، واجتالتهم الشياطين عن معرفته واقتطعتهم عن عبادته فبعث فيهم رسله واطر إليهم أنبياءه ليستادوهم ميثاق فطرته ويذكروهم منسى نعمته ويحتجوا عليهم بالتبليغ ويشيروا لهم دفائن العقول ويروهم آيات المقدره من سقف فوقهم مرفوع ومهاد تحتهم موضوع ومعاش تحميمهم وأجال تفنيهم وأوصاب تهرمهم وأحداث تتابع عليهم ولم يخل الله سبحانه خلقه من نبي مرسل أو كتاب منزل أو حجة لازمة أو محجة قائمة رسل لاتقصّر بهم قلة عددهم ولاكثره المكذبين لهم من سابق سمي له من بعده أو غابر عرفه من قبله على ذلك نسلت القرون ومضت الدهور وسلفت الالاء خلفت الالبناء.» (نهج البلاغه، خطبه ۱ / ۱) «خداوند از فرزندان او پیامبرانی را برگزید [و] پیمان وحی را از آنان گرفت تا امانت را به مردم برسانند، آنگاه که در عصر جاهلیت بیشتر مردم پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و در برابر او به خدایان دروغین روی آوردند و شیاطین مردم را از معرفت خدا بازداشتند و از پرستش او جدا کردند، خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود و هر چند گاه متناسب با خواسته‌های انسان‌ها، رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا وفاداری به



پیمان فطرت را از آنان باز جویند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد ایشان آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت را بر آنها تمام نمایند و توانمندیهای پنهان شده عقل‌ها را آشکار سازند و نشانه‌های قدرت خدا را معرفی کنند؛ مانند سقف بلند پایه آسمانها بر فراز انسان‌ها، گاهواره گسترده زمین در زیرپای آنها و وسایل و عوامل حیات و اجلهای که انسانها را فانی می‌کند و رنج‌های پیرکننده و حوادث پی در پی که همواره سر راه آدمیان است. خداوند هرگز انسانها را بدون پیامبر یا کتابهای آسمانی یا برهان قاطع، یا راهی استوار رها نساخته است، پیامبرانی بشارت پیامبر آینده را دادند و برخی دیگر را پیامبران گذشته معرفی کردند، بدین گونه قرن‌ها گذشت و روزگار سپری شد، پدران رفتند و فرزندان جای آنها را گرفتند.»

عقل نیز بدون این که طرف دیگری باشد که جنبه دیگری از حقیقت را به او نشان دهد، نمی‌تواند به هدفش برسد. باید برای او آینه‌ای وجود داشته باشد که با او گفتگو کند و خطاهایش را به او بنمایاند. اگر این دیگری نباشد، حکمت وجود عقل که به عنوان ابزاری برای پرداختن به وجوه گوناگون بلکه هزاران احتمال برای یک قضیه، مورد تکیه قرار می‌گیرد، منتفی می‌شود و در نتیجه قدرت تفکر، نتیجه‌گیری و توانایی کشف حقیقت آن از بین می‌رود. تکثر انسانی و فکری می‌طلبد که انسان از آزادی و خرد استفاده کند و توانمندیهای نهفته در زندگی طبیعی دیگران را برانگیزد. زیرا انسان با آزادی، خردورزی و بودن دیگران زنده است.

بنابراین با وجود این مبانی و اهداف، فرایند «شورا» و «مردم‌سالاری» به روشی محوری برای بیان این اهداف تبدیل می‌شود. چرا که شورا به عنوان یک ابزار و نظام، ایده نهضت را صیقل داده و آن را در روند توسعه فردی و اجتماعی در فضایی سالم و مسالمت آمیز قرار می‌دهد. همین طور از طریق این اهداف، اخوت اسلامی و انسانی نیز در ایجاد پل‌های ارتباط و رویکرد به دیگری یک عامل یاری دهنده اساسی به شمار می‌رود که می‌تواند بدون گرفتار آمدن در وادیهای کشمکش، نزاع، برخورد و جنگ، درگیریهای انسانی را مهار نماید. زیرا برادری نقش اخلاقی و عاطفی مهمی را ایفا نموده و توانمندیهای بشر را به سوی وحدتی آمیخته با همکاری حقیقی و همزیستی مسالمت آمیز، سوق می‌دهد.

از آنچه تا کنون بیان شد می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد:

۱- هدف نهضت آزاد ساختن فرد و دیگران است از طریق زبان عقل و هدایت درونی و روشننگری اندیشه، بدون اعمال زور و اجبار که با فلسفه و هدف این طرح تناقض دارد.

۲- رویکرد و گفتگو با دیگران ابزاری راهبردی برای بیان فرایند جستجوی حقیقت است.

۳- هدف این ایده که برگرفته از قرآن است، همان ایجاد ارتباط با دیگری برای گفتگوی با او و آگاه ساختن وی از مبانی این ایده قرآنی و تمدن ساز است. این بدان معناست که ایده‌ها و طرحهای خودمحوارانه چیزی بیش از ابزارهایی رسیدن به منافع و دستاوردهای محلی و موقتی و منطقی نیستند. حال آنکه طرح بیداری یک طرح اسلامی و جهانی است که هدف آن گفتگویی باز با تمام ادیان و اندیشه‌ها و مذاهب می‌باشد. «وما ارسلناک الا کافة للناس بشیراً ونذیراً» (سبأ / ۲۸) «و تو را جز بشارت دهنده و بیم دهنده برای همه مردم نفرستادیم.»

۴- اگر همانگونه که از قرآن کریم استفاده می‌شود، ایده و طرح بیدارگری، جهانی است، پویش این برنامه نیز جمعی است که تمام دردهای فردی، واکنشها، انتقام‌جویی‌ها و خونخواهی‌ها در آن ذوب شده و از بین می‌روند. بنابراین سلامت این حرکت تنها در صورتی حفظ می‌شود که فرد فراموش شود و دردهای روانی و خودخواهی‌ها و رؤیاهای موقتی نادیده گرفته شوند و برای این که اهداف جنبش در طی راه طولانی خود تحقق پیدا نماید، به صبر بسیار، تحمل، ایستادگی، پشتکار، تلاش، فروخوردن خشم، درگذشتن از دشمنی‌ها و چشم پوشی از لغزش دیگران نیاز است، همانگونه که رسول اکرم (ص) انجام داد و به هدف پیامبران و مصلحان نائل شد.

خشونت و طرح بیدارگری و اصلاح

در بسیاری موارد ممکن است استفاده از خشونت برای دفاع مشروع باشد هر چند این نیز نیازمند دقت فراوان است تا موجب از بین رفتن حقوق دیگران نشود؛ ولی هدف ما در اینجا نقد خشونت به جهت ارتباط آن با ایده بیدارگری است. زیرا ممکن است در مواردی به کارگیری خشونت حالت فردی داشته باشد و آن فرد نیز خود را به اسلام وابسته نداند. اما در حالت دیگر ممکن است هدف او بیداری امت اسلامی و اصلاح



وضعیت موجود باشد که در این صورت وضعیت تفاوت می‌کند و بحث مشروعیت و قانونی بودن آن مطرح می‌شود. وقتی که خشونت در این تعریف کلی قرار می‌گیرد و شکل این طرح را به خود می‌گیرد، مسأله به مناقشه‌ای موضوعی و منطقی و هدفمند نیاز پیدا می‌کند که از واکنشهای انقلابی و ایدئولوژیکی جدا شود تا تأثیرات مثبت و منفی اعمال خشونت آمیز بر طرح بیدارگری را بازشناسد.

خشونت، مشروعیت و التزام به حدود

در صورتی که ارتباط تنگاتنگ و مستحکمی بین خشونت گروهها و ایده نهضت وجود داشته باشد، پس موضوع خشونت باید در قالب مصالح و مفاسد و یا مقاصد شرعی قرار گیرد که در این حالت باید پرسید: آیا خشونت می‌تواند اهداف شرعی و قانونی را که هدفش تحقق عدالت، ارزشهای اخلاقی و عقلانی است برآورده نماید یا این که نه تنها به تحقق این اهداف کمکی نمی‌کند بلکه به آن آسیب جدی نیز وارد می‌سازد؟^۱ اگر عقب نشینی کرده و به خاطر یأس از تأثیر دعوت مسالمت آمیز، اصل مشروعیت خشونت را بپذیریم، باز هم به کارگیری خشونت جایز نیست؛ زیرا روشن است که کاربرد خشونت در رسیدن به هدف اساسی که همان اسلامی کردن جامعه و نظام است تأثیری ندارد. علاوه بر این ظن غالب یا علم بر این است که استفاده از خشونت موجب فتنه، هرج و مرج و اخلال در نظم جامعه می‌گردد که از این جهت نیز حرام است.

اگر فرض کنیم که حرکت‌های خشن می‌کوشند عدالت را تحقق ببخشند و با تجاوز مقابله نمایند، ولی باید توجه داشت که اهداف و برنامه‌های نهضت فراتر از تحقق عدالت‌های آنی و زودگذر است. بلکه به آینده‌های دور نظر دارد. زیرا نهضت طرحی برای بنای همزیستی و صلح انسانی از طریق اصل عفو، احسان، گسترش تسامح و ارائه تصویری مثبت از اسلام است. نمونه بودن این ایده و انسانگرایی آن می‌تواند تأثیر فراوانی در افکار جهان به جای بگذارد. عین همان رفتاری که پیامبر(ص) با قریش در پیش گرفت و به ایشان فرمود: «بروید که شما آزادید»؛ زیرا عفو و گذشت در آن مرحله نسبت به تحقق عدالت آنی، بیشتر می‌توانست به تحقق اهداف و مقاصد منجر شود. همانگونه که خداوند در کتاب حکیم خود می‌فرماید: «ولا تستوی الحسنة ولا

السَّيِّئَةُ إِدْفَعِ بِأَتَى هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت / ۳۴)

«نیکی با بدی برابر نیست؛ به بهترین شیوه دیگران را از چالش با خود بازدار، ناگاه آن کس که میان تو و او دشمنی است، چون دوستی مهربان می‌گردد.»

«وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (بقره / ۲۳۷)

«گذشت کردنتان به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و بخشش را میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (شوری / ۴۰)

«و کیفر بدی، بدیی همانند آن است، پس هر که درگذرد و به راه آید، پاداش وی بر خداوند است، بی گمان او ستمگران را دوست نمی‌دارد.»

آری این امکان وجود دارد که استفاده از خشونت برای دفاع از نفس در برابر دشمن باشد ولی مشکل عمده خشونت این است که در بسیاری موارد از موضوع دفاع و مقاومت مشروع فراتر رفته و به روش‌های غیر مشروعی که منطبق دفاع از نفس آن را نمی‌پذیرد تبدیل می‌شود. زیرا خشونت یک حالت انقلابی انفعالی است که به خاطر ویژگی ذاتی خود ممکن است دچار تحول گردیده و به تندروی تبدیل شود و در توصیف قضیه‌ای آن چنان زیاده‌روی نماید که مردم بدترین فجایع را مرتکب شوند و به حق بودن آن هم باور داشته باشند.^۲ و مشکل این جاست که تضمین‌های حقیقی هم برای پایان دادن به خشونت‌های خونین وجود ندارد، بلکه خشونت پس از تحقق اهداف آنی خود دچار نوگرایی شده و اشکال گوناگونی به خود می‌گیرد و در این صورت در تحقق عدالت نیز شکست می‌خورد. زیرا از لحاظ نظری، عمل خشونت آمیز خواستش این است که نسبت به وضعیت موجود و اهداف مورد نظر، کمترین خشونت را داشته باشد ولی در عرصه عمل، در بیشتر اوقات زمینه را برای اعمال انواع خشونت‌های غیر ضروری فراهم می‌سازد. خشونت برای عدالت، در تحقق اهداف خود همواره شکست می‌خورد و از توجیه‌هایی که برایش وجود دارد بیرون می‌افتد. زیرا بنا به ماهیت طبیعی خود تناقض‌های تازه‌ای را پدید می‌آورد که این نیز به نوبه خود ستمها و اشکال جدیدی از خشونت را موجب می‌گردد.^۳

بنابراین آیا دعوت کنندگان به خشونت می‌توانند تضمین‌هایی را بدهند که کاربرد قدرت از حدود و اهداف خود فراتر نرود؟ ولیکن سرایت خشونت به آسانی قابل



توقف نیست و نمی‌توانیم خشونت را کنترل نماییم، بلکه این خشونت است که سکنداری را به عهده می‌گیرد.^۴

ارزش اخلاقی خشونت و تأثیر آن بر افکار عمومی

فرض کنیم که خشونت گروه‌های آزادیخواه در چارچوب اخلاق، عدالت محور و ظلم ستیزانه باشد و بتواند حمایت افکار عمومی و هم‌نوایی عملی مردم را به دست آورد، ولی باز هم باید از کاربرد خشونت به شدت پرهیز کرد؛ زیرا ممکن است که کاربران خشونت از حدود معین شده فراتر روند. چرا که هدف اولشان این است که حمایت افکار عمومی مردم و هم‌نوایی عملی و تأیید کامل آنان را به دست آورند. ولی این فرض در بسیاری موارد در تحقق این معادله با شکست مواجه می‌شود. زیرا خشونت به صورت طبیعی نمی‌تواند به قواعد منطقی ملتزم بماند. چرا که همواره در مسیر قدرت و انفعال حرکت می‌کند و بر حسب شرایط آنی که برایش پیش می‌آید دچار انحراف می‌گردد.

از این رو خشونت می‌تواند به سبب وارد آوردن خسارت‌های بسیار به مردم، ارزشهای اخلاقی خود را از دست بدهد و در کسب حمایت افکار عمومی دچار خسران و زیان گردد. گاندی می‌گوید: «من مخالف خشونت هستم؛ زیرا آن فضیلت‌های ظاهری که گمان می‌رود ریشه‌شان به خشونت برگردد موقتی هستند، حال آن که آثار زشت آن برای همیشه باقی است.»^۵

هنگامی که خشونت از ارزشهای اخلاقی خود تهی شد و با توجه به ماهیت خود، حدود را زیرپا گذاشت، نه تنها حمایت افکار عمومی را از دست خواهد داد، بلکه افکار عمومی علیه آن خواهد شد و به بهانه اعاده نظم، قدرت حاکم را تأیید خواهد نمود. درست به همین دلیل بعضی از قدرتهای حاکم و خصوصاً نظامهای استبدادی، گروه‌های مخالف را به خشونت تشویق می‌کنند تا بدین بهانه به قلع و قمع آنها اقدام نمایند. از این رو منشی جنرال اسموتز، پس از عاجز ماندن در برابر گاندی خطاب به او گفت: «بسیار دوست دارم که تو هم مثل ضارب‌انگلیسی به خشونت دست یازی آنگاه خواهم دانست که چگونه از دست تو خلاص شوم.»^۶

پس خشونت به سرعت توجیهایت بقا و پایداری خود را از دست می دهد؛ زیرا در بسیاری موارد به قوانین و معیارهای اخلاقی، شرعی و مردمی آسیب می زند و بدین ترتیب از بین بردن آن آسان می گردد. لیدل هارت نویسنده موضوعات راهبردی پیرامون این موضوع چنین می گوید:

«پس از جنگ جهانی دوم از جنرالهای آلمانی درباره میزان تأثیر اشکال گوناگون مقاومت در کشورهای اشغالی پرسیدم. پاسخ دادند که اشکال مقاومت خشن فاقد کارآمدی لازم بودند و جز در مناطق صحرایی و کوهستانی و روسیه و بالکان، مشکلی را برای آنها به وجود نیاورد. برای آنها درد سر ساز، مقاومت غیرخشن بود که آنان در برابرش احساس عجز می کردند. آنان که خودشان کار کشته خشونت بودند، از خشونت علیه مخالفان خشونتگرای خود استفاده می کردند ولی در برابر اشکال دیگر مقاومت احساس ناتوانی می کردند. برای آنان خیلی راحت بود که ببینند مقاومت شکل خشن به خود گرفته است. اما در جاهایی که مقاومت غیرخشن با جنگهای چریکی همراه می شد، قلع و قمع آن برای اشغالگران بسیار آسان بود و آنان با وحشیگری تمام می توانستند هر نوع مقاومتی را در هم بشکنند.»^۷

آیا خشونت به عنوان یک وسیله می تواند هدف را تحقق ببخشد؟

شکی وجود ندارد جنبشهای آزادیخواه و بیدارگری که شعار ارزشهای اخلاقی و انقلابی را سر می دهند، باید تحقق بخش عملی شعارهایشان باشند. چرا که تا کنون بسیاری از جنبشها به علت نقض اهداف و گفتههای خود، مضمحل گردیده و از بین رفته اند. در اینجا یک سؤال راهبردی مطرح می شود:

آیا خشونت به عنوان یک وسیله می تواند در خدمت هدف قرار گیرد یا این که به آن آسیب می زند؟ و آیا خشونت می تواند به برنامه نهضت خدمت کند و موجبات تغییر و اصلاح را فراهم نماید یا این که برعکس به نتایج عکس آن می انجامد؟ بسیاری بدین باورند که حوادث خشونت آمیز، خصوصاً پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، به دستاوردهای پیشین جنبشهای اسلامی و بیدارگر، خسارتهای فراوانی وارد ساخته است و باید دهها سال بگذرد تا جنبشهای اسلامی به مواضع قبلی خود در سطح جهانی دست یابند.



خشونت به خودی خود به عنوان یک ابزار، فاقد ارزش اخلاقی و انسانی لازم است تا بتواند به اهداف انسانی کمک کند و نیز پناه بردن به آن در بعضی حالات دفاع فردی و محلی، نمی‌تواند توجیه‌گر استفاده جمعی و جهانی از آن به حساب آید. در صورتی که از این مورد فراتر رود، هرگونه توجیهی در این زمینه به نوعی فرصت طلبی تبدیل خواهد شد که سعی دارد بدون اندیشیدن به پیامدهای عام و فراگیر آن که از گذشته تا آینده تداوم می‌یابد، به نتایج بیرونی دست پیدا کند.

پس آن کارآمدی که از عمل انتظار می‌رود، مبتنی بر اعاده معنای حقیقی انسان است، بدون این که این معنا رابطه‌ای با دستاویزی داشته باشد که تنها دغدغه آن دستیابی به نتایج ملموس می‌باشد.^۹

گاندی در این باره می‌گوید: «در نهایت، ارزش هر چیزی نهفته در وسائل آن است و به نظر من ارزش هدف به ارزش وسیله آن بستگی دارد و هیچ جدایی بین وسیله و هدف وجود ندارد. هر دوی آن دو روی یک سکه‌اند. تجربه برای من اثبات کرده است که کار نیک و ماندگار از دروغ و وحشت ناشی نمی‌شود.»^{۱۰} انتخاب وسائل و چگونگی به کارگیری آنها، عواملی هستند که موفقیت عملی هدف را تعیین می‌کند.

گاندی می‌گوید: «وسیله مانند بذر و هدف به مانند درخت است. همان گونه که درخت در بذر وجود دارد، نتیجه نیز در وسیله موجود است.»^{۱۱}

اشکال تنها در این نیست که خشونت در جایی که به هدف کمک نمی‌نماید متوقف نمی‌شود؛ بلکه در این نیز است که خشونت به بروز خسارتهای بزرگی منجر می‌شود و ارزشهایی را زیرپا می‌گذارد که برای آنها مبارزه شده است. یعنی گاهی همین ارزشها خود به قربانی خشونت‌های فردی یا گروهی تبدیل می‌شوند و همان اصول و مبانی که جنبش بر مبنای آن بنا شده است، به نفع وسیله‌ای که خود به تدریج به هدف و ارزش مطلق تبدیل می‌شود، زیرپا گذاشته می‌شود. همه این طغیانگری‌های بیهوده و انحرافی به بهانه کرامت و آزادی و آزادی انسان صورت می‌گیرند تا بتوانند بی پروایی‌های اخلاقی حاصل از عملکرد بی‌توجه به اصول آزادی خود را به دیگران بقبولانند.^{۱۱}

تحول بزرگی که باعث اعمال خشونت توسط گروهها شده است، به وجود آمدن تغییر در اولویتهای مبارزاتی آنان است. در اینجا دیگر حرف از قدسی بودن مطلق خشونت نیست حتی اگر به ضرر بسیاری از اهداف و برنامه ریزها باشد و خصوصاً اگر پای

مسائل دیگری چون خونخواهی و انتقام در میان بیاید. واکنشهای تند انقلابی نیز همین گونه است که بر اثر پیروزیهای جزئی یا تنش در فضای عام مردمی و بالاگرفتن گفتمان جنگ و جدال در زمان بروز جنگهای داخلی منفجر می شوند. با این منظر تا زمانی که هدف بهانه است و جلو هرگونه نقد و جدالی را در رابطه با جایگاه ارزشهای اخلاقی و سازگاری فناوری با ابزارهای کاربردی را می گیرد. زیرا «هدف وسیله را توجیه می کند»^{۱۲}

اشتباه سختی که در روند خشونت روی می دهد این است که خشونت از یک تاکتیک مفید در شرایط و حالات خاص به راهبردی دائمی در همه اوضاع و احوال، آن هم بدون در نظر گرفتن پیامدهای ذاتی آن تبدیل شود. و این از پیامدهای ذاتی خشونت است که پیش از این بدان اشاره نمودیم.

میلوان دگیلاس از رهبران یوگسلاوی سابق در تحلیلی پیرامون علل شکست کمونیسم در رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده می گوید: « باورم این بود که در این دنیای سراسر خشونت باید به جنبش انقلابی بپیوندم و به اقدامات خشونت آمیز دست بزنم، اما اکنون به موهوم بودن ابزار خشونت و ناتوانی آن در تحقق تنها توجیهش که همان برادری بشر و انسانیت انسان است باور پیدا کرده ام، و ابزار خشونت را رها کردم»^{۱۳}

خشونت، ویرانی یا سازندگی؟

شناخت خشونت و ماهیت آن ممکن نیست، مگر اینکه ماهیت ذاتی آن و مکانیزمی را که خشونت طبق آن شکل گرفته است بشناسیم. زیرا خشونت رفتاری است که از ماهیت درونی انسان نشأت می گیرد و اگر در اعماق ناخودآگاه درون انسان جای بگیرد، به یک عادت رفتاری تبدیل می شود که در سیمای بیرونی و ظاهری انسان نیز تبارز می یابد و در این حالت ممکن است به ایدئولوژی بانفوذی تبدیل شود که رفتارهای خشن او را توجیه نماید. غرایز نفسانی و فضای تربیتی و شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز ممکن است به این امر کمک کند و ناکامی حاصل از همه اینها ممکن است به فشار متراکمی تبدیل شود که هر آن بیم انفجار آن برود.



اریک فروم می‌گوید: «خشونت و ویرانی نتیجه طبیعی و حتمی احساس شکست و ناکامی است که این خود نیز از صدمات ناشی از رها کردن آمال و آرمان‌ها به شمار می‌آید.»

به نظر روان‌شناسان، ناکامی علت اساسی بروز خشونت است. چرا که ناکامی حالت دردآوری است که شخص را به دور کردن آن از خود و رها شدن از فشارهای ناشی از آن وامی‌دارد و تجاوز و تعدی هم شاید نوعی رفتار دفاعی فرد برای رها شدن از فشارهای حاصل از ناکامی باشد. ناکامی حالتی از یأس کشنده‌ای است که بر انسان مستولی می‌شود. پس خشونت رفتاری غریزی است که هدف آن خالی کردن نیروی تجاوزگری نهفته در درون انسان است و چون ناکامی سبب تعدی و تجاوز است، پس به هر اندازه که ناکامی زیاد شود، بر شدت تعدی و تجاوز نیز افزوده می‌گردد.^{۱۴}

پس هدف خشونت در درجه اول ویرانگری است و نه و سازندگی؛ حال آنکه طرح و برنامه نهضت، سازندگی و احیا و اصلاح است. ولی، ماهیت ویرانگر خشونت ممکن است روند این حرکت را به سمت ویرانگری (چنانکه اریک فروم می‌گفت) سوق دهد. بعضیها این نوع خشونت را خشونت ساختاری و خشونت پنهان یا بنیانی نام نهاده‌اند. اما پیر بوردیو آن را به خشونت نمادی یعنی خشونت مخفی، پیچیده و درونی که می‌کوشد در رفتارها و روابط اجتماعی تبارز یافته و به عادت تبدیل شود، تعریف می‌کند.^{۱۵}

ارون گاندی در مورد این نوع خشونت می‌گوید: «ما همیشه خشونت را به معنای خشونت بدنی آن می‌گیریم. در حالی که از خشونت‌های غیرجسمی و غیربدنی خود که هر روزه به صورت فردی و جمعی مرتکب می‌گردیم، غفلت می‌ورزیم. با آن که خشونت غیر بدنی پیامدهای سخت‌تری دارد. زیرا این نوع خشونت موجب خشم می‌گردد و خشم نیز به خشونت بدنی می‌انجامد. از این رو تا زمانی که به خشونت غیربدنی خود اعتراف نکنیم و به درمان آن اقدام ننماییم، نمی‌توانیم از خشونت جسمی نهی کنیم.»^{۱۶}

توجه به این نکته لازم است که ویرانگری بخشی از انگیزه‌های ذاتی و مطلق خشونت است این چیزی است که جامعه شناسی به ما می‌گوید در جامعه شناسی خشونت پنهان چنین تعریف می‌شود: « خشونت پنهان مجموعه‌ای از اختلالات و تناقضات

پنهان در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه است... وجود خشونت ساختاری منجر به درگیریهای دوامداری می‌گردد. این درگیریها، به ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه ریشه دوانده و تداوم دشمنی و تنش در میان جامعه از ویژگیهای آن به شمار می‌آید و البته همین تنشهاست که به شکل اعمال خشونت مسلحانه و درگیریهای مداوم اجتماعی بی پایان بروز می‌یابد. به این جهت به خشونت ساختاری، خشونت پنهان نیز گفته می‌شود. چرا که حالت نهفته و پنهان دارد.^{۱۷}

آنگونه که از بحثهای روان شناختی و جامعه شناختی استفاده می‌شود، خشونت حرکتی است که وقتی آغاز شد غیرقابل بازگشت می‌شود، درست مثل مواد منفجره‌ای بسیار قوی. بنابراین نباید از آن استفاده کرد جز پس از شناخت و درک دقیق نسبت به کنترل پیامدهای آن. خشونت جوانب متعددی دارد، کنترل آن دشوار است و دشوارتر از آن سیطره بر آن است.^{۱۸}

ارسطو در کتاب اخلاق خود می‌گوید: «این که انسان خشمگین شود آسان است، ولی این که از فردی مناسب، در زمانی مناسب و به روشی مناسب خشمگین شوی، کار آسانی نیست.»

با قطع نظر از علل و انگیزه‌های خشونت، در بسیاری موارد پیامدهای ویرانگر آن، کارایی و بالندگی جنبش را از بین می‌برد؛ زیرا دست زدن به اقدامات خشونت آمیز به معنای ورود به کشمکش‌ها و برخوردهای کشنده و مرگ‌آوری است که به زمینه‌های کینه و انتقام و خونخواهی دامن می‌زند. چرا که خشونت با توجه به ماهیت و منطق مقتضی خود، کینه توزی علیه گروه مخالف را تشویق کرده و سعی می‌کند بدون هیچ گونه تفاونگذاری، تمام وابستگان به گروه مخالف را محکوم نموده و صرفاً به جهت همین وابستگی آنان را با نفرت و نفرتین فراگیر تحت فشارشان قرار دهد.^{۱۹}

بدین ترتیب خشونت به زنجیره ای بی‌پایان از خشونت و ضد خشونت تبدیل می‌گردد. و این به معنای تداوم داستان جنگ و قتل و سیطره زبان جنگ، خون و انتقام است؛ و این ماهیت و جوهره و طبیعت خشونت ویرانگر است. آرنولد توینی که پژوهشهایی را پیرامون نقش خشونت و ضد خشونت در تاریخ انجام داده است، اعتقاد دارد که پدیده جنگ بین دولتها زنجیره ای از کنش و واکنشهای پی در پی است که هر



مرحله آن شدیدتر از گذشته است. مثل فتری فشرده و متراکم که با هر ضربه بیشتر اوج می‌گیرد و دنیا را بیشتر به لبه انتحار کامل برای همه طرفها، نزدیک می‌نماید.^{۲۰} می‌توان از زاویه دیگری به قضیه نگاه کرد و چنین نتیجه گرفت که ویژگی درگیری و برخورد در خشونت، خشونت گران را وامی‌دارد که خودشان به دعوتگران مرگ و انتحار تبدیل شوند. برای اینکه این ویژگی به زندگی و آینده توجه ندارد. اما طرح و ایده نهضت، طرحی برای زندگی است و هدفش نجات انسانها و هدایت آنها از طریق اصلاح فرهنگی، اخلاقی و رفتاری است. در حالی که خشونت هیچگاه توانایی تحقق چنین هدفی را ندارد.

خشونت، جدال زور و تعقل

تفاوت انسان و حیوان در این است که حیوان برای بقا و حفظ موجودیتش از زور و قدرت استفاده می‌کند و نیز از غرایزی که قدرت بدنی و سرعت را برمی‌انگیزد؛ ولیکن انسان از طریق همزیستی با دیگران در یک روند تکاملی و همراه با مسؤولیت مشترک، زندگی خود را تداوم می‌بخشد. روندی که تکیه اساسی‌اش بر تفاهم، گفتگو و نظم است. پس بقای حیوان به زور و غریزه و بقای انسان به عقل و معرفت است. همین عقل است که همواره برزور غلبه کرده است. انسان به واسطه عقل خود بر قوی‌ترین حیوانات غلبه کرده و تمدنهای برخوردار از عقل و معرفت بر قوی‌ترین ارتشها و سلاحهای جنگی پیروز شده‌اند.

ادوارد دنیسون در مورد رشد اقتصاد آمریکا می‌گوید: «دو سوم رشد اقتصادی آمریکا نتیجه پیشرفت دانش نیروی کار و بالابردن سطح توانایی هایش از حد ماشین سازی به اندیشه سازی است. زیرا جامعه اطلاعاتی یک واقعیت اقتصادی است نه یک اندیشه صرفاً ذهنی. با پیشرفت جامعه اطلاعاتی، اقتصاد ما تکیه گاه اساسی پیدا کرده است. اکنون اقتصاد نه تنها نو شده است که قابلیت نوسازی دینامیکی را هم یافته است.»^{۲۱} خشونت قدرت خود را از جنبه عقلانی انسان نمی‌گیرد، بلکه قدرتش ناشی از جنبه انفعالی اوست که عواطف و انفعالی‌های او را گرد می‌آورد تا خشم نهفته در درون او را به صورت قدرتی لفظی یا جسمی و یا حتی فکری آزاد نماید. افرادی که به صورت انفعالی و واکنشی از حوادث و فداکاری‌ها و قهرمان‌های آن (که به حوادث قداست

می‌بخشند) تأثیر می‌پذیرند، بسیار بیشتر از افرادی هستند که در اثر منطق و استدلال تأثیر می‌پذیرند.^{۲۲}

کارل پوپر در کتاب اتوپیا و خشونت خود می‌گوید: «من انسانی عقلانی هستم. زیرا تعقل را تنها جایگزین خشونت می‌دانم. عقل نقیض تمام ابزارهای قدرت و خشونت است.»^{۲۳}

حرکت جامعه همزیست و دارای مسئولیت متقابل، متکی بر وجود ابزارهای گفتگوست که با نظم عمومی جامعه هماهنگی دارد این جامعه می‌کوشد اختلافاتش را به صورت آرام حل کند. اما خشونت برعکس آن است و این نقطه ضعف بزرگ یک نظام اجتماعی است که از عقلانیت فاصله می‌گیرد و به سمت جدایی و کشمکش حرکت می‌کند.

جان دیوی مسأله تغییر نهادهای اجتماعی را مسأله، نزاع بین استفاده از خشونت یا استفاده از خرد انسانی در حل مشکلات می‌داند. اصرار بر استفاده از قوه قهریه به عنوان امری ضروری انسان را از به کارگیری خرد و هوش بازمی‌دارد است زیرا وقتی خشونت چیره شد هوشمندی و تعقل از بین می‌رود.^{۲۴}

هدف نهضت در درجه نخست رشد عقلانی انسان و ارتقای اندیشه او از طریق سخن سرچشمه گرفته از خرد استدلال‌گر، باز و گفتگوکننده با همه احتمالات است. پس چگونه خشونت می‌تواند این ایده را به موفقیت عملی سازد؛ در حالی که حرف اول و آخر آن به کارگیری زور، بستن درهای گفتگو، پای فشاری روی اندیشه خود و بسته بودن در برابر دیگران است. اما خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: **«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»** (آل عمران / ۶۴). «بگو ای اهل کتاب! بیایید بر کلمه که میان ما و شما برابر است، هم داستان شویم که جز خداوند را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما، برخی دیگر را به جای خداوند، به خدایی نگیرند؛ پس اگر روی گردانند، بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم.»

بر این اساس اختلاف ریشه‌ای بین عقل و خشونت وجود دارد و با آغاز یکی، دیگری به پایان می‌رسد. هر وقت که سخن به خشونت گراید از دایره تعقل بیرون می‌رود و

جنبش بیداری و اصلاح به شیوه عدم خشونت.....۹۷



دیگرسخن نخواهد بود.^{۲۵} منظور از کلمه در آیه همان گفتگوست. گفتگوی انسان باخود یا با دیگران برای رسیدن به یکسانی و برابری. زیرا عمل محض منهای گفتگو و محاوره پشتوانه عقلی ندارد.

خشونت نه تنها نشان دهنده ناتوانی در گفتگو و استدلال است، که نشانگر ضعف بنیانهای فکری و ناتوانی از مقابله آگاهانه و عاقلانه با دشمن است. خصوصاً اگر فضای جامعه بسته باشد و جو استبداد و تک رأیی بر آن سیطره داشته باشد. این پدیده را نیز می‌توان در گفتگوهای روزانه مردم مشاهده کرد. چرا که طرفهای مخاصمه، صدای خود را بلند می‌کنند و از حرکات دستشان کمک می‌گیرند و طرف گفتگو را می‌ترسانند.

در یک داستان چینی آمده است: دو چینی وسط شلوغی با یکدیگر مشاجره می‌کردند. بیگانه‌ای که از آنجا می‌گذشت، وقتی آن صحنه را دید با حیرت گفت: این که به مشاجره نیاز ندارد. با شنیدن این حرف یکی از آن دو شروع به زدن دیگری کرد. ولی دوستش با یک مثل چینی به او پاسخ داد: کسی که اول می‌زند گویا، پذیرفته است که افکارش ضعیف است و در برابر افکار دیگری نمی‌تواند ایستادگی نماید.^{۲۶}

خشونت، اجبار، نادیده گرفتن دیگران و استبداد

خشونت در درون خود مفهوم اجبار دیگران به انجام کاری با استفاده از قوه قهریه را دارد. این مفهوم را می‌توان از تحقیقات علمای لغت، روان شناسان و جامعه‌شناسان به دست آورد. درست است که استفاده از خشونت برای بازگرداندن حق و مجبور کردن دشمن به دست برداشتن از تجاوز، حقی مشروع به شمار می‌آید. اما این، قاعده کلی نمی‌تواند باشد، بلکه استثنائی محدود است که مشروعیت آن را کارشناسان دین و قانون تعیین می‌کنند. وگرنه هرگونه اجبار و تجاوزی، مشروع و قانونی خواهد شد و این، باعث فروپاشی نظم و تعادل جامعه است.

خشونت - بدون در نظر گرفتن موارد استثنائی و محدود آن - عملی ضد آزادی است بلکه باعث سلب آزادی و قدرت انتخاب دیگران می‌شود و این با فلسفه رسالت‌های آسمانی منافات دارد که هدفشان انسان ساختن بشر براساس فطرت و عقل است. خداوند خطاب به پیامبر(ص) چنین می‌فرماید: «مَنْ أَعْلَمَ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ

بجبار فذکر بالقرآن من يخاف وعيد» (ق / ۴۵). «ما به آنچه آنان می‌گویند آگاه‌تریم و تو مأمور به اجبار آنها [به ایمان] نیستی؛ پس بوسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می‌ترسند متذکر ساز.» پس وظیفه دین تذکر به انسان و راهنمایی او به سوی عقل است، نه اینکه آزادی را از او سلب کند. **«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لِّسْتَعْلِمَهُمْ بِصَيْطِر»** (غاشیه / ۲۱ و ۲۲) «پس تذکر بده که تو فقط تذکر دهنده‌ای. تو بر آنان سلطه نداری که [به ایمان] مجبورشان کنی.»

پس پیام قرآن کریم پیام گفتگو و تفاهم با دیگران برای رسیدن به کلمه یکسان و اقناع آنان است و سلب آزادی مخالف با این رسالت و پیام قرآن می‌باشد. خشونت و آزادی در عرصه عمل هیچ‌گاه با هم جمع نمی‌شوند؛ زیرا نقیض یکدیگرند. اگر گفتگو تلاشی برای حکمیت و داوری است، خشونت بر عکس آن است و هرگونه داوری را رد می‌کند و هر نوع احتمال دیگری را نمی‌پذیرد و می‌خواهد اراده خود را بردیگری مسلط کند.^{۲۷}

اگر خشونت پرچم حق و عدالت را هم برافرازد، ولی چون حق مطلق را از آن خود می‌داند، در بسیاری موارد مسیری عکس آن را می‌پیماید. از این رو تمام جریانها و گرایشها و جنبشهایی که طبق نظر آنان حرکت نمایند از نگاه آنان یا مرتدند و یا کافر. این، تفسیر تحلیلی ایدئولوژی تکفیر و افراط‌گرایی است. خشونت، دیگران را به رسمیت نمی‌شناسد و قائل به تعدد و تکثر نیست و تمام تلاشش حذف دیگران است. در نتیجه به سوی استبداد مطلق حرکت می‌کند و این استبداد از پیامدهای خطرناک خشونت است.

پس استبداد و خشونت از علل مهم انحطاط و عقب‌ماندگی به شمار می‌آیند. زیرا هر یک از آن دو دیگری را در پی دارد و زمینه لازم برای دیگری را فراهم می‌کند و حتی اگر از نظر مفهومی با یکدیگر تفاوت داشته باشند، ولی در واقعیت از همدیگر جدا نمی‌باشند.^{۲۸}

آزمایش‌های جامعه‌شناسان بر روی گروههای کوچک نشان می‌دهد که تعدی و تجاوز یک گروه علیه گروه دیگر معمولاً بیش از تعدی و تجاوز فرد علیه فرد دیگری است. این آزمایش‌ها ثابت کرده است که براینند تعدی و تجاوز به روش رهبری بستگی دارد



تجاوزگری گروه تحت رهبری تمامیت خواه سی برابر تجاوزگری گروه تحت رهبری دموکراتیک است.^{۲۹}

تاریخ ثابت کرده است که در موارد بسیاری هرگاه خشونتگران به قدرت دست یابند، به حاکمیت استبدادی تبدیل می‌شوند که چندین برابر حکومت سابق به اعمال خشونت و قلع و قمع مردم می‌پردازند. برای نمونه می‌توان به انقلاب فرانسه و انقلاب کمونیستی روسیه اشاره کرد. پس شیوه‌های حکومتی مبتنی بر خشونت و قوه قهریه، حتماً به سمت دیکتاتوری و حکومت‌های استبدادی قانون‌گریز و مسلط بوسیله زور و اجبار حرکت می‌کنند.^{۳۰}

آیا خشونت می‌تواند تحقق بخش وحدت و همکاری باشد؟

طرح نهضت، طرحی است که موفقیتش به وحدت و همکاری گرایشها و جریانهای مختلفی بستگی دارد؛ زیرا بدون یک تلاش جمعی مبتنی بر تکامل و همزیستی، ایجاد تغییر و اصلاح ممکن نیست؛ اما خشونت به لحاظ ویژگی ذاتی اش یعنی اجبار و استبداد ایدئولوژیکی و به رسمیت نشناختن دیگران و آزادی آنان، نزدیکترین حالت به ایجاد برخورد و چند دستگی و بروز جنگ داخلی میباشد. زیرا گروه خشونت‌گرا هدف معینی را دنبال می‌کند و سلطه همه جانبه بر همه چیز را حق مقدس خود به شمار می‌آورد، حال اگر همه گروهها سلطه بردیگران را حق مطلق خود بدانند، در این صورت است که درگیری و جنگ به وجود خواهد آمد. از سوی دیگر چون این حق از قداست ماورائی برخوردار است به درون این گروهها و در میان اعضای آنها نفوذ می‌کند و دیگر کسی مجاز نیست که با رهبری بگومگو کند یا او را مورد سؤال قرار دهد، به ویژه رهبری عالی که از سلطه مطلق و همیشگی برخوردار است و این سلطه او را غالباً در مقام ادعای الوهیت (بدین معنا که بیرون رفتن از خواست و اراده اش کفر ارتداد تلقی شده و موجب استحقاق کیفری سخت شمرده می‌شود) قرار می‌دهد.

این نوع فرهنگ و طرز تفکر باعث بروز چند دستگی خواهد شد و سبب می‌گردد که امت اسلامی، وحدت اجتماعی خود را از دست بدهد و زیرساختهای مبتنی بر تکامل و همکاری و همزیستی‌اش سست گردد. پس پیوند مستقیمی بین تکامل نیافتگی و خشونت سیاسی وجود دارد. به هر اندازه که اشکال تکامل نیافتگی در جامعه افزایش

یابد، خشونت سیاسی نیز افزایش می‌یابد. چرا که هویت‌ها و دسته‌بندیهای گوناگون درون جامعه به سمت تناقض و تعارض حرکت می‌کنند و این خود منجر به بروز خشونت و تنش می‌گردد.^{۳۱}

بنا بر این ماهیت خشونت با موجودیت متعدد و متکثر دیگران تناقض دارد. اگر این وضعیت به نیروها و مجموعه‌های دیگر اجازه مشارکت مسالمت‌آمیز در قدرت و رسیدن به بهره‌عادلانه‌ای از ثروت را ندهد، باب تنش و خشونت گشوده خواهد شد. از این رو حرکت به سمت تمرکزگرایی ممکن است شدت درگیریها بین گروههای گوناگون را افزایش دهد.^{۳۲}

علاوه بر این، خشونت نقش خطرناکی دیگری نیز دارد و آن عبارت است از تخریب بنیاد جامعه و تبدیل آن از محور امنیت، ثبات و زمینه‌ساز توانمندیها و ظهور آنها به صورت مسالمت‌آمیز به موجودیتی سست مبتنی بر ناآرامی، نابسامانی و حاشیه‌گرایی. چنانکه روآوری گروههای خشونتگرا به فعالیت سری باعث تشدید دسته‌بندیها شده و آنها را در برابر جامعه قرار می‌دهد و موجب انزوای بیشتر آنان از قواعد عمومی زیست اجتماعی می‌گردد.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

۱- طرح نهضت، طرحی صلح‌جویانه است که هدفش ایجاد حرکت جمعی جهانی می‌باشد و مرزهای جغرافیایی، منطقه‌ای و ایدئولوژیکی را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه بر انسانی بودن خود تکیه می‌کند. بنابراین نمی‌تواند هم‌نوا و هماهنگ با خشونت باشد؛ پدیده‌ای که جز در افق محدود و محلی چیزی را به رسمیت نمی‌شناسد.

۲- طرح نهضت، طرح استقبال از دیگری و همزیستی و هم‌نوایی با او برای تحقق مشارکت انسانی، آن هم از طریق رقابتی مشروع و مبتنی بر حقوق متوازن و شایستگی و نظم می‌باشد. حال آن که خشونت نه تنها دیگران را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه می‌خواهد آنها را در هم بشکند و اراده خود را بر آنان تحمیل کند.

۳- طرح نهضت، طرح گفتگو برای قرار دادن دیگران در مسیر همگرایی و تفاهم است، حال آن که خشونت ایجاد کینه و مانع می‌نماید و شرایطی ایدئولوژیکی را ایجاد می‌کند که باب گفتگو و تفاهم را بسته و دیگران را به دشمن مطلق تبدیل می‌نماید.



۴- طرح نهضت، طرح شورا و مردم سالاری است که سعی دارد فرهنگ آزادی بیان و مشارکت مردم در تصمیم گیری و تبدیل نظام سیاسی به یک مسئولیت مشترک را گسترش دهد. حال آن که خشونت می‌خواهد با زور و اسلحه به قدرت برسد و نظم اجتماعی را با ناامنی، تنش و هراس به هم بریزد و در نتیجه همه گزینه های مشارکت مسالمت آمیز مردم سالاری را از بین ببرد.

۵- طرح نهضت، طرح اصلاح و تغییر است که هدفش بنای زیرساختهای جنبش از طریق برنامه های فرهنگی - تربیتی برای اصلاح نفس و خود است، حال آن که طرح خشونت هدفش گذر شتاب آلود از زمان و عبور از حرکت طبیعی رشد تمدنی و انسانی است؛ از این رو غالباً دستاوردهای نهضت را به باد می‌دهد.

۶- حادثه ۱۱ سپتامبر ثابت کرد که خشونت با وارد کردن امت اسلامی در نبرد اقتصادی و اجتماعی و امنیتی و معنوی فرسایشی و قرار دادن آن در موقعیت دفاعی آن هم در نبردی که نبرد حقیقی نبوده و نبردی خیالی برای منحرف کردن روند نهضت تمدنی است، می‌تواند بسیاری از پایه های تمدنی طرح نهضت است را از بین ببرد.

- ۱ - محمد مهدی شمس الدین، فقه العنف المسلح فی الاسلام، روزنامه لبنانی الحیاة، شماره ۱۴۱۱۱.
- ۲ - مولر، جان ماری، استراتیجیة العمل اللاعنفی، ص ۲۲، چاپ کمیسیون حقوق بشر.
- ۳ - همان، ص ۶۷.
- ۴ - همان، ص ۲۱۸.
- ۵ - گاندی، کل البشر اخوة، ص ۴۸، چاپ کمیسیون حقوق بشر.
- ۶ - استراتیجیة العمل اللاعنفی، ص ۲۵۶.
- ۷ - همان، ص ۲۷۹.
- ۸ - همان، ص ۲۱.
- ۹ - کل البشر اخوة، ص ۲۹.
- ۱۰ - استراتیجیة العمل اللاعنفی، ص ۲۵.
- ۱۱ - همان، ص ۲۶.
- ۱۲ - همان ص ۲۳.
- ۱۳ - همان، ص ۲۶. برگرفته از کتاب مجتمع ناقص لشیوعية فی طور التفکیک.
- ۱۴ - مرتضی معاش، العنف وحركة التغير، مجله النبأ، شماره (۲۳ - ۲۴).
- ۱۵ - حسن الشامی، العنف الرمزی، روزنامه لبنانی المستقبل، شماره، ۹ - ۴ - ۲۰۰۱.
- ۱۶ - ارون گاندی، اللاعنف فی الشرق الاوسط، علی طريقة گاندی، روزنامه لبنانی الحیاة، شماره ۱۴۱۳۳.
- ۱۷ - د. حسین توفیق، ابراهیم، ظاهرة العنف السیاسی فی النظم العربیة، مرکز دراسات الوحدة العربیة، ص ۴۴.
- ۱۸ - جمعی از متخصصین، المجتمع والعنف، ترجمه الیاس زحلاوی، ص ۱۸۳، چاپ مؤسسة الجامعیة للدراسات والنشر.
- ۱۹ - استراتیجیة العمل اللاعنفی، ص ۲۶۲.



- ٢٠ - د. خالد جلي، آلية عمل المقاومة اللاعنفية، روزنامه الشرق الاوسط، شماره ٢٠٠٠/١٢/١٤.
- ٢١ - مرتضى معاش، المعلوماتية مواجهة تاريخية جديدة، مجله النبأ، شماره ٥٠.
- ٢٢ - عالم الفكر، جلد پنجم، شماره سوم، ص ١٩٩.
- ٢٣ - تيد هنريش، العنف السياسي، ص ٤٩، ترجمه عبدالكريم محفوظ، عيسى طنوس.
- ٢٤ - عالم الفكر، ص ١٦٧.
- ٢٥ - استراتيجية العمل اللاعنفى، ص ٢٤٣.
- ٢٦ - المجتمع والعنف، ص ١٤٤.
- ٢٧ - مرتضى معاش، آفاق الإصلاح و التجديد ... الحوار طريقاً، مجله النبأ، شماره ٥٨.
- ٢٨ - همان، ص ١٤٤.
- ٢٩ - همان ص ٧٢.
- ٣٠ - باقر ياسين، العنف الدموى سلوك محتمل بين فصائل المعارضة، الحياة، شماره ٨٧٦.
- ٣١ - ظاهرة العنف السياسى فى النظم العربية، ص ٢٢٣.
- ٣٢ - همان، ص ٢٢٥.